

ادبیات برای التیام بخشیدن زخم‌ها یا خوشبخت کردن انسانها پدید نیامده است. آرنون گرونبرگ* ترجمه آیتا صالح

۳۵ پیش داوری مردم، حقیقی یا صوری، مانع بروز خلاقیت می‌شود. «نمی‌توانم رمانی را بدون ترس و اضطراب بنویسم». اضطراب شاید عکس‌العملی به اکثر رفتارهای انسان باشد. اضطراب پاسخگوی سؤال زیر است. چرا این کار را انجام دادم، چرا این کار را انجام ندادم؟ اضطراب اجتناب‌ناپذیر است، افراد احساس می‌کنند به طرفش جذب می‌شوند. آنها گاهی احتیاج دارند رنج بکشند و وحشت را احساس کنند. اضطراب راهی برای حس کردن موضوعی حقیقی در جهانی است که تقریباً می‌دانیم کاملاً اشتباه است. بی‌شک این می‌تواند یک توهم باشد. تمایزی بین رنج حقیقی و میل به اضطراب وجود دارد. به عنوان نمونه، در ادبیات، من تصور می‌کنم که مادام بواری، به غیر از پایان داستان در جستجوی اضطراب است. رنج حقیقی و میل به احساس زنده بودن که توسط اضطراب یکی می‌شوند. مانند همگی انسان‌ها من هم چیزهایی از اضطراب می‌دانم. تغییر دادن هویت نویسندگی ام برای اولین بار و شاید نه برای آخرین بار مستقیماً به این موضوع مربوط نمی‌شود. من هویت دیگری را برگزیدم، زیرا می‌خواستم به عنوان نویسنده، بیشترین آزادی عمل

من هویت دیگری را برگزیدم. زیرا می خواستم به عنوان نویسنده بیشترین آزادی عمل را به خودم بدهم و عکس العمل افراد در مقابل کتابهایم، بدون اینکه بدانند خالقشان من بوده‌ام را ببینم. می توان گفت که هویت حقیقی فشاری را به وجود می آورد که منبع اضطراب می شود. اما این حقیقت تنها در خصوص نویسندگان وجود ندارد. افراد زیاد دیگری نیز به آن تن درمی دهند.

۳۶

را به خودم بدهم. زیرا می خواستم عکس العمل افراد در مقابل کتاب هایم، بدون اینکه بدانند خالقشان من بوده‌ام را ببینم. می توان گفت که هویت حقیقی، فشاری را به وجود می آورد که منبع اضطراب می شود. اما این حقیقت تنها در خصوص نویسندگان وجود ندارد. افراد زیاد دیگری نیز به آن تن درمی دهند.

نمی توانم رمانی را بدون ترس و اضطراب بنویسم. این به آن معنا نیست که من مضطرب بودن را دوست دارم. اضطراب بیش از حد، در نوشتار، داستان ها را به طرز وحشتناکی احساسی می کند.... کسی استعداد دارد که اضطراب را در سبک و فرم داستان پنهان و در آن تعادلی برقرار کند. به محض اینکه نویسنده ای شروع به نوشتن می کند، به هر شکل، به نظر من می باید به اضطراب شخصیت های داستانش خیلی بیشتر از اضطراب خودش بها دهد. ارتباطی که بین داستان، سبک و اضطراب قهرمانان داستان وجود دارد، مسأله بسیار ظریفی است. ریتم رنج شبح، به آرامی ولی با اطمینان، عصبی بودن شخصیت ها، احساس ناتوانی و اطمینانشان از برتری دیوانگی را نشان می دهد. به خصوص از آنچه احساس می کنند مطمئن نیستند. آیا این احساس فرآیند اضطراب است؟ رنجی که در این کتاب مشاهده می شود، رنجی است که جایگزین رنج حقیقی می شود.

ادبیات برای التیام بخشیدن زخم های خوشبخت کردن آدم ها ساخته نشده است. و منظور این نیست که ادبیات هرگز نمی تواند شما را خوشبخت کند و

آرون گروینرگ.

زخم هایتان را پانسمان کند. اما هدفش این نیست. من مطمئن نیستم که هر چیزی بتواند واقعاً ما را التیام دهد. احتمالاً هیچ علاجی برای اضطراب هایمان وجود ندارد. تنها آرام بخش هایی که دیر یا زود اثرشان از بین می رود. من با اضطرابی که صفحه سفید نامیده می شود، آشنایی ندارم. برای من، نوشتن به معنای



صبر کردن برای به وقوع پیوستن معجزه، الهام یا هر چیز دیگری نیست. نوشتن، پشت میز نشستن و شروع کردن به نوشتن است. یعنی کار کردن. صفحه سفید بی گناه است، نمی تواند موجب اضطراب شود! تنها دلیل اضطراب، دیگران و خود شما هستید. اما از دید من، اضطراب فرآیند مثبتی است. بدون هیچ تردیدی. بایابی ادبیات. ♦ ♦



